



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی از برادران درباره آیه شریفه ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ نوشته اند که این آیه بر اساس تفاسیر قرآنی مخصوص اهل بیت علیهم السلام است لذا استدلال کردن به آن برای اثبات ولایت فقیه مناسب نیست، بلکه در تفاسیر همین طور است منتهی ما عرض کردیم که امام رضوان الله علیه هم در صحیفه ی نور و هم در بحث ولایت فقیه و هم در حکومت اسلامی به این آیه برای مانحن فیه استدلال کرده و فرموده "اولی الامر" اعم از امام معصوم و فقیه می باشد، علی آئی حال چه قائل به دلالت این آیه بشویم و چه دلالتش را نپذیریم دلائل بسیاری برای اثبات ولایت فقیه داریم و امام رضوان الله علیه نیز در مقدمه ی بحثهایشان می فرمایند ولایت فقیه با توجه به معارف اسلامی انقدر روشن است که اصلاً نیازی به اقامه ی دلیل ندارد زیرا معلوم است که پیغمبر خدا حکومتی تأسیس کردند و سپس حضرت امیر علیه السلام را به عنوان جانشین بعد از خودشان جعل و نصب کردند و این مسئله ادامه داشت و همیشه در میان مسلمانان پیغمبر یا امام در رأس قرار می گرفتند و اگر اینها نباشند باید به یک نفر که از نظر علم و تقوی و عدالت و اسلام شناسی و تدبیر و شجاعت و امثال ذلک در حد اعلی قرار دارد رجوع شود، امام رضوان الله علیه در ادامه می فرمایند اگر کسی بگوید پس چرا تا به حالا این بحث ولایت فقیه مطرح نبوده می گوئیم اگر شما به رساله های عملیه مراجعه کنید می بینید که فقط عبادات ذکر شده و مسائل مربوط به حکومت و سیاست اصلاً ذکر نشده و مسلمانان در شرائطی بوده اند که اصلاً توجهی به این مسائل نداشته اند و از طرفی اسلام تا به حالا گرفتار یهود شده و آنها با دشمنی هایشان نگذاشته اند که اسلام درست معرفی و عملی شود.

^۱ سوره نساء، آیه ۵۹.

بجثمان در مقبوله ی عمر بن حنظله بود که خبر اول از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی می باشد و عرض کردیم که آیت الله خوئی و دیگران از محشین و شراح مکاسب فرمودند این حدیث مربوط به قضاوت است که یکی از مناصب فقیه می باشد و بر ولایت فقیه به معنای مدیریت جامعه و تسلط بر اموال و آنفس دلالتی ندارد زیرا در صدر خبر ذکر شده: ﴿عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة فی دین أو میراث﴾ و معلوم است کسی که مرجع برای رفع منازعه قرار می گیرد قاضی می باشد و امام علیه السلام نیز می خواهد بگوید آن شخص با اوصافی که در خبر ذکر شده به عنوان قاضی از طرف ما منصوب می باشد بنابراین حدیث مربوط به قضاوت می باشد، اما در مقابل امام رضوان الله علیه می فرمایند امام صادق علیه السلام در حدیث به سراغ آیه ی قرآن رفته و فرموده این طاغوت است و خداوند متعال در قرآن فرموده که شما باید به طاغوت کفر بورزید و آن را قبول نکنید و سپس امام علیه السلام کسی را حکم قرار داده که همان فقیه می باشد پس با توجه به آیه ای که امام علیه السلام ذکر کرده مشخص می شود که ولایت را مورد نظر قرار داده است، از طرفی فرض کنید قاضی طاغوت شود که در اینصورت وقتی قضاوت که از شئون حکومت است طاغوت شود خود حکومت نیز طاغوت خواهد شد پس خبر قضاة و ولایة طاغوت (قاضی و حکومتی که او را نصب کرده) را نفی می کند و این دلالت دارد بر اینکه سراغ قضاة و حکام و ولایة جور نباید برویم بلکه باید به سراغ فقهاء برویم به عبارت دیگر بعد از نفی ولایة و قضاة جور مقام قضاوت و ولایت فقیه اثبات می شود و آن منازعه ی در دین و ارث به عنوان مثال ذکر شده است، این نظر امام رضوان الله علیه است و ظاهراً همین طور هم هست و ما نیز همین را می فهمیم و نظر ایشان را کاملاً قبول داریم.

امام رضوان الله علیه در تتمه ی کلامشان می فرمایند یکن که به خبر مشهوره ی ابو خدیجه نیز استشهاد کنیم، خبر این است: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن سعید، عن أبي الجهم، عن أبي خديجة قال: بعثني أبو عبد الله عليه السلام إلى

أصحابنا فقال: قل لهم: إياكم إذا وقعت بينكم خصومة أو تدارىء (أى تدافع) في شئ من الأخذ والعطاء أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بينكم رجلاً قد عرف حالنا وحرماننا، فاني قد جعلته عليكم قاضياً، وإياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر^۲.

سند حدیث: صاحب وسائل این خبر را از تهذیب شیخ طوسی گرفته باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، شیخ طوسی طبقه ۱۲ و ابن محبوب طبقه ۶ است منتهی در آخر جامع الروات ذکر شده که اسناد شیخ طوسی به او صحیح می باشد، عن احمد بن محمد بن عیسی که از أجالای روات است، عن الحسین بن سعید، عن أبی الجهم که اسمش سالم بن مکرم است و توثیق شده است، عن أبی خدیجه که خیلی خوب است.

دلالت حدیث: امام رضوان الله علیه می فرمایند این حدیث نیز قضاة و ولایة و سلاطین جور را نفی می کند و بعد از نفی آنها قضاوت و ولایت فقیه با صفاتی که ذکر شده ثابت می شود.

خوب واما در ادامه امام رضوان الله علیه بحثهایی را مطرح کرده اند و دیروز نیز عرض کردیم در غایة الآمال مامقانی نیز گفته شده که اینکه امام صادق علیه السلام فرموده " جعلته حاکماً " مرادش چه جعلی است و آیا بعد از فوت جاعل نصبش نیز از بین خواهد رفت یا نه؟ امام رضوان الله علیه می فرمایند اولاً امام صادق علیه السلام با دیگران فرق دارد و حیاً و میتاً حضور دارد و جعل او از بین نمی رود و حتی جعل و نصبهای فقهاء نیز ممکن است توسط فقیه بعدی که منصب ولایت را به عهده می گیرد باقی بماند و از بین نرود، علی أی حال این بحثها مطرح شده اما به عقیده بنده طرح چنین بحثهایی لازم نیست زیرا جعل امام به جعل خداوند متعال بر می گردد و دائمی و همیشگی می باشد و مثل: ﴿قال إني جاعلك للناس إماماً﴾^۳ می باشد، و قبلاً نیز در حدیثی از اصول کافی نقل کردیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: ﴿حدیثی حدیث أبی، وحدیث أبی حدیث

جدي، وحدیث جدي حدیث الحسین، وحدیث الحسین حدیث الحسین، وحدیث الحسن حدیث أمير المؤمنين عليه السلام وحدیث أمير المؤمنين حدیث رسول الله صلى الله عليه وآله وحدیث رسول الله قول الله عز وجل^۴، بنابراین اگر امام صادق علیه السلام بگوید " جعلته " یعنی خدا جعل کرده است و دیگر جای چنین بحثهایی نیست که بعد از فوت جاعل چه می شود و اصلاً خیلی ها چیزی را می نویسند که بعد از فوتشان به آن عمل شود و امام صادق علیه السلام نیز برای بعدها که شیعه وسعت پیدا کند این مطلب را بیان کرده اند، امام رضوان الله علیه در ادامه چند نمونه برای همین مطلب ذکر می کند من جمله اینکه می فرماید گاندی وقتی که خواست هندوستان را از دست انگلستان آزاد کند قوانینی را در زندان نوشت و بعداً به آنها عمل کرد خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه تبعاً لفقهاء دیگر این بحث ها را مطرح کرده اما به نظر بنده طرح چنین مباحثی خیلی لازم نیست زیرا جعل امام معصوم مثل جعل خداوند متعال می باشد.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۱۰۰، باب ۱۱ از ابواب صفای القاضی، حدیث ۶، ط الاسلامیة.

^۳ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

^۴ اصول کافی، مرحوم کلینی، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۱۴.